

نامه انتقادی شیرین!

گفتاری از آیت الله احمد مروی، معاون سابق ارتباطات حوزه‌های دفتر رهبر معظم انقلاب



سال ۷۰ حضرت آقا به قم مشرف شده و در فیضیه مستقر بودند. در کتابخانه دیداری با جمعی از طلبه‌های جانباز داشتند. بعد آمدند بالا نماز و ناهار و در اتاق استراحت می‌کردند. مرا صدازند. رفتیم خدمتشان. دیدم یک نامه هفت هشت صفحه‌ای از این کاغذهای بزرگ، با خط ریز نوشته شده بود. این نامه را یک جانباز به ایشان نوشته و در همان دیدار به آقا داده بود. ایشان آن نامه را می‌خواندند. فرمودند: «این نامه را یکی از این جانبازانی که پایین بودند، به من دادند و نامه‌اش هم مفصل، اثنا شیرین است. می‌خواهم همه‌اش را بخوانم. بعد به شما می‌دهم. به آن رسیدگی کنید». بعد فرمودند: «در این نامه، از دفتر ما گرفته تا بقیه، همه را زیر سؤال برده، هیچ کسی را مصون نگذاشته و خیلی چیزها گفته است!» ببینید، ایشان اولاً نامه هفت هشت صفحه‌ای طولانی را نفرمودند برای من خلاصه کنید. بعد در این نامه همه‌اش انتقاد به دستگاه‌های حضرت آقا بوده. فرمودند این نامه شیرینی است. خوب، طلبه جانبازی از روی احساس مسئولیت، نامه نوشته؛ حضرت آقا از این خوشحال بودند.

یک وقتی برخی از ائمه جمعه و بعضی از روحانیون اصرار می‌کردند که چون درس‌های بعضی از مراجع بزرگوار تقلید، از رادیو معارف پخش می‌شود، درس‌های آقا را هم پخش کنید. خیلی‌ها اصرار داشتند که چرا درس آقا پخش نمی‌شود. عرض کردیم این از آن مسائلی است که باید خود آقا نظر بدهند. ما نمی‌توانیم. من رفتم خدمتشان و مطلب را عرض کردم. حضرت آقا فرمودند: «درس همه پخش می‌شود!» عرض کردم نه، فلان آقا و فلان آقا و فلان آقا، درس‌های فقه‌شان پخش می‌شود. این سه نفر درسشان پخش می‌شود. ایشان فرمودند: «اگر رادیو آن امکان را داشت که درس همه آقایان را پخش کند، درس ما را هم آتش پخش کنند. اگر نه، این هنر نیست که چون رادیو و تلویزیون در اختیار ما هست، ما درس و برنامه‌های خودمان را مرتب پخش کنیم. نه، درس ما ضرورتی ندارد پخش بشود». این را آقا نپذیرفتند. باز در همین قضیه من خاطره‌ای دارم. مشهد خدمتشان بودیم. سر ناهار بود. موقع اخبار تلویزیون بود. اخبار ساعت ۲ بعد از ظهر، مراسم غبارروبی ضریح مطهر حضرت رضا (ع) را نشان می‌داد. ظاهراً نشب قبیلش هم نشان داده بود. باز فردا ظهر هم نشان داد. من آنجا خدمتشان نشسته بودم. ایشان فرمودند: «چند بار یک برنامه را نشان می‌دهند؟» چقدر افراط می‌کنند در نشان دادن برنامه‌های ما». من دیدم خود ایشان اصلاً هیچ اقبالی به این چیزها ندارند.

یکی دیگر از مطالب شنیدنی، برخورد‌های آقا با مخالفینشان هست که در این قضیه هم حضرت آقا انصافاً یک سعه صدر و یک بزرگواری ویژه‌ای دارند و سینه ایشان از هرگونه کینه و عقده و ناراحتی از هر کس پاک است؛ مثل آینه، صاف است، خدا می‌داند. من بارها شده خدمت ایشان، به تناسب وضعیت و مسئولیت‌م در دفتر و حوزه کاری‌ام، راجع به بعضی از روحانیون با ایشان صحبت کردم. وضعیتشان و گرفتاری‌هایشان را گفتم که توجهی به آن‌ها نکنیم. بعضی‌ها ایشان شناختند، فرمودند بله، این آقا مثلاً در فلان جاقبل از انقلاب عجب منبرهایی علیه ما می‌رفت! چه سخنرانی‌هایی علیه ما می‌کرد! چه کارها! چون ایشان از ناحیه بخشی از متحجرین در مشهد، حقیقتاً در فشار بودند؛ خودش یک وقت چنین مضمونی را داشتند که من از ناحیه این متحجرین و مقدس‌نماها در مشهد، بیشتر تحت فشار و اذیت و آزار بودم تا ساواک! ساواک این قدر مرا آزار نمی‌داد.

من یک مورد، سراغ ندارم خدمت ایشان رفته باشم و راجع به یک روحانی یا کسی صحبت کرده باشم و توجهی را از آقا به او خواسته باشم و آقا بفرمایند، این جزو مخالفین ما بوده و این با ما نبوده و اعتنا نکنید. من سراغ ندارم. با اینکه زیاد هم رفتم و عمدتاً این جور افراد را سراغشان رفتم و حضرت آقا فرمودند: «بروید

سراغشان و به آن‌ها توجه کنید».

در سفر مشهد- اردیبهشت سال ۸۶- دیدار علما با ایشان بود. همه علما و برجستگان حوزه مشهد بودند؛ اما آقا زاده یکی از آقایان و علمای مشهور مشهد در جلسه ما نبود. ایشان حواسشان هم جمع است و پرسیدند: «چرا فلانی نبود؟» عرض کردم مثل اینکه ایشان را به خاطر سوابقی که داشته- چون می‌گفتند مقداری با دستگاه حکومت در زمان طاغوت ارتباطاتی دارد- دعوت نکرده‌اند. حضرت آقا فرمودند: «چرا دعوت نکردند؟» یعنی ایشان اصلاً نسبت به آن افرادی که اذیتشان کرده بودند، هیچ در دلشان ندارند و واقعا دل پاک و صافی دارند.

روزی خدمت آقا عرض کردم آقا یک نفر از آقایان - آیت الله سید جعفر کریمی - مرتب خدمت شما می‌رسند و مباحث فقهی و بحث استفتائات مطرح می‌شود. اگر اجازه بفرمایید یکی دیگر از آقایان هم که از شاگردان امام در نجف بودند و ملأ و فاضل اند و الان در بخش استفتائات همکاری دارند، ایشان هم گاهی بیایند با خود شما جلساتی را داشته باشند که برای پاسخ‌گویی به سؤالات خیلی به ما کمک می‌کند. حضرت آقا فرمودند: «خیلی خوب، گاهی ترتیب بدهید ایشان هم بیایند». ما یکی دو جلسه ترتیب دادیم. ایشان خدمت آقا رفتند و همین بحث‌های طلبگی، راجع به استفتائات و مسائل شرعی مطرح می‌شد و به اصطلاح یک فرع فقهی را مطرح می‌کردند. بعداً دیدم حضرت آقا دیگر از ادامه این جلسه استقبال نکردند. من به ایشان عرض کردم چرا جلسه را دیگر ادامه ندادید؟ آقا فرمودند: «آقای کریمی که می‌آیند، با من مباحثه می‌کنند. نظر من را حسابی نقد می‌کنند و من دفاع می‌کنم. این را من می‌پسندم. این آقای بزرگوار که می‌آید، ایشان حالا حجب و حیایش جور است که بحث نمی‌کند. من اگر یک مطلبی را بگویم، می‌دانم اگر ایشان هم قبول نداشته باشد، با من بحث نمی‌کند. حالا یا حرمت نگه می‌دارد، یا خجالت می‌کشد با ما بحث کند. لذا این جور جلسه‌ای به درد من نمی‌خورد. من جلسه‌ای را دوست دارم که طرف بیاید، وقتی من یک حرف می‌زنم، او ۱۰ تا نقد بر آن وارد کند که من مجبور بشوم از خودم دفاع کنم تا به نتیجه خوبی برسیم». این روحیه حضرت آقا در مباحث است. در جلسات خصوصی هم همین جور است. ایشان خیلی نقادی و مباحثه را دوست دارند.

منبع: ویژه‌نامه «تداوم آفتاب» روزنامه «جام جم» مرداد ۱۳۸۷

انقلاب درونی و تولد رهبرهای الهی

سید مصطفی فاطمی نسب | وقتی فرمانده‌ای یک عمر در برابر همه‌های بیرونی از تو و خانواده‌ات دفاع می‌کند، رفته رفته غنچه محبتش در دلت می‌شکند و تو وابسته او و جوانمردی‌های او می‌شوی. مخصوصاً وقتی بدانی که او خودش هم مانند تو زندگی می‌کند و در محافظت از تو بسیار وظیفه‌گراست، به شدت شیفته‌اش می‌شوی و هر روز محبتش در دلت عمیق تر می‌شود. این داستان تکراری قهرمانان این سرزمین و همه سرزمین‌های عالم خاکی است که در تمام حماسه‌ها و داستان‌های اسطوره‌ای تکرار شده است، از سیاوش پاک‌باز گرفته تا آرش کمانگیر میهن پرست و سرباز، حاج قاسم سلیمانی. خودت نمی‌دانی سرچشمه این محبت کجاست چون خودت را نمی‌شناسی. نمی‌دانی قرار است تا کجا ادامه پیدا کند؟ اما همین را می‌دانی که زندگی بدون او برایت غیر قابل تصور است و تو وابسته او می‌شوی آنچنان که شیرخواره به شیر مادر. وابسته او می‌شوی نه فقط به خاطر ویژگی‌ها و کمالات او، بلکه ابتدا به خاطر حفظ موجودیت مادی خودت. بله، ذات انسان بقا محور است و برای آن هزینه‌های زیادی می‌دهد. اما دین و آیین قهرمانی این سرزمین یک تفاوت مهم با سایر قهرمانان جهان دارد. قهرمانی قهرمانان ما در حماسه‌های ایرانی همیشه با معنویت و یکتاپرستی گره خورده است. آن‌ها ضمن حفظ

موجودیت مادی ما، برایمان از آیینی گفته‌اند که موجودیت معنوی ما را شکل داده و الهام‌بخش رفتارهای پهلوانیمان شده است: «تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار». از زمانی که موجودیت معنوی ما به این آیین گره خورد، قهرمانان ما دیگر برای دیده شدن و شهرت از ما محافظت نمی‌کنند. آن‌ها دنبال جایزه صلح نوبل و تشویق‌های بین‌المللی نیستند و تکیه کلامشان فقط یک چیز است: و ما لنصر الا بالله. و این رهایی و انقطاع از غیر حق به ما مردم عادی یاد داده است که برای مردم و کف زدن‌هایشان قیام نکنیم و قهرمان کسی جز حضرت حق نباشیم. پس هر وقت قهرمانی از ما شهید شود ما با استفاده از موجودیت معنوی خود، درون خود رهبری می‌سازیم تا این بار ما ضامن موجودیت مادی و معنوی انسان‌های دیگری بشویم. موجودیت معنوی ما مهم‌تر از موجودیت مادی ماست «لا لاری الموت الا السعاده» و با مباحث‌های سنگر شکن و جنگنده‌های رادارگریز از میان نخواهد رفت و در آینده نزدیک، ضامن موجودیت تمام مظلومان عالم خواهد شد. نمی‌دانم تا کی می‌توانم موجودیت مادی خود را در این عالم فانی روی زمین بکشانم و در برابر متجاوزان ایستادگی کنم اما یک چیز را خوب می‌دانم که حسین بن علی (ع) به گودی قتلگاه رفت تا آن موجودیت معنوی ما گرفتار اسارت یزیدها و ابوسفیان‌های بیرونی و درونیمان نشود و گر نه امان نامه‌ها زیاد بود.